

رهیافتی بر ساختار حقوقی - سیاسی دولت مدرن در کشورهای اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱

اسماعیل آجورلو*

فیروز اصلانی**

چکیده

دو مؤلفه مهم در شناخت نظام حقوق اساسی و دولت در جوامع اسلامی معاصر عبارتند از: مفهوم مدرنیته و ساختار حقوقی - سیاسی ناشی از آن از یکسو و ساختارهای حقوقی - سیاسی ناشی از اندیشه اسلامی از سوی دیگر کشف و شناخت نحوه تعامل این دو مؤلفه در ساخت دولت در کشورهای اسلامی معاصر، مسئله محوری این مقاله را تشکیل می‌دهد. با مفروض قرار دادن اصل جامعیت اجتماعی و سیاسی اسلام و تأثیرگذاری غیرقابل انکار اقتضانات دولت مدرن و با رهیافت تاریخی و نظری، رویکردهایی که در چارچوب آن‌ها جوامع اسلامی به این دو مؤلفه واکنش نشان داده‌اند در قالب گفتمان بنیادگرا (غرب‌گرا - سلفی) و اصلاح‌گرا قابل تحلیل می‌باشند. فهم کامل این رویکردها، ظرفیت زمینه‌سازی برای بازسازی ساختار مطلوب حقوقی - سیاسی دولت در کشورهای اسلامی متناسب با شرایط زندگی در دوران مدرن و توجه ویژه به تحقق ایده امت اسلامی را دارد. این مقاله تلاشی در جهت کشف، اثبات و تحلیل این فرضیه می‌باشد.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، دولت اسلامی، نظام سیاسی، کشور اسلامی.

* دانشجوی دکتری، حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

ajorloo81@gmail.com

aslanif@ut.ac.ir

** دانشیار حقوق عمومی دانشگاه تهران.

مقدمه

تاریخ سیاسی - اجتماعی جهان مملو از اتفاقات تأثیرگذار و نقاط عطف تعیین‌کننده‌ای بوده است که با تأثیرگذاری بر مبانی فکری، فرهنگی و معرفت‌شناختی جامعه انسانی، حتی مسیر حرکت تمدن بشری را تغییر داده و به سوی رستگاری یا ضلالت رهنمون ساخته است. یکی از این نقاط عطف جریان مدرنیته است که دنیای مفاهیم، نظریه‌ها، فلسفه‌ها و نگاه به عالم و آدم را با تغییری تدریجی اما بنیادین به سوی عرفی‌سازی رهنمون شد. نگاه مدرن با تأکید بر فردمحوری و استقلال فردی تسری‌بخش خودمختاری در حوزه اجتماعی برای دولت‌ها نیز گردید. در واقع مهمترین دستاورد حقوقی - سیاسی مدرنیته ایجاد دولت - کشورهای مستقل و تشکیل دولت مدرن است. به تبع گسترش بی‌سابقه این تحولات نظری و عملی در جهان، جوامع اسلامی نیز ابتدا در ساحت نظر و سپس در ساحت عمل با فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و تشکیل دولت کشورهای مستقل مسلمانان، با مدرنیته و قالب حقوقی - سیاسی آن یعنی «دولت مدرن» و اقتضانات هنجاری و ساختاری آن مواجه شدند. از سویی پیشینه زمامداری و اندیشه حقوقی - سیاسی در جوامع اسلامی که ریشه در ماهیت خاص اجتماعی احکام اسلامی دارد نیز از مهمترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر حیات سیاسی و سنت زمامداری و دولت‌سازی این کشورها بوده که غیرقابل چشم‌پوشی است.

لذا پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا مبانی نظری و تجربه تاریخی کشورهای اسلامی اقتضای شناسایی الگویی بومی و خاص را در عرصه سیاسی و بافت حقوقی دولت دارد؟ به تعبیر دیگر مسئله محوری پرسش از وجود و ماهیت الگوی تاریخی - نظری نظام حقوقی حاکم بر ساخت دولت در اندیشه اسلامی معاصر در نسبت با مفهوم دولت مدرن است.

برای پاسخ به این پرسش، مفروض اصلی این مقاله عبارت است از جامعیت دین اسلام و تأکید آن بر نظام‌سازی سیاسی و حقوقی در قالب حکومت اسلامی و از طرفی تأثیر غیرقابل انکار اقتضانات مدرنیته و دولت مدرن بر ساخت دولت - کشورهای اسلامی معاصر. بر این اساس ادعای تحلیلی مقاله (فرضیه) آن است که حاصل تعامل

دو رویکرد اسلام و مدرنیته در عرصه حقوق عمومی و فرایند دولت‌سازی در کشورهای اسلامی معاصر، ایجاد الگوهای خاصی است که در صورت اصلاح و تکامل، اقتضای اداره امور عمومی جامعه و زمینه‌سازی برای دستیابی به ساختار مطلوب حقوقی و سیاسی کشورهای اسلامی را متناسب با شرایط زندگی در دوران گذار مدرن دارد. الگوهایی که در چارچوب آن‌ها جوامع اسلامی به لحاظ تاریخی به دو مؤلفه سنت اسلامی و اقتضائات مدرن دولت واکنش نشان داده‌اند در قالب رویکردهای بنیادگرا (غرب‌گرا - سلفی) و اصلاح‌گرا قابل تحلیل می‌باشند. لذا این مقاله تلاشی است در جهت کشف و تحلیل الگوهای تاریخی - نظری نظام حکومتی در کشورهای اسلامی معاصر که بر اساس آشنایی و آسیب‌شناسی مفهوم مدرنیته و دولت مدرن و همچنین توجه به اندوخته نظری - تاریخی اسلام و اندیشمندان مسلمان در جریان تشکیل دولت کشورهای اسلامی معاصر شکل گرفته است.

در موضوع کلی این مقاله کتاب‌ها و مقالات متفاوتی تدوین و منتشر شده است که عمدتاً به دو موضوع چستی مدرنیته و دولت مدرن و یا نقد ماهوی آن‌ها پرداخته‌اند و کمتر به شکل مشخص به ماهیت و ساخت دولت مدرن در کشورهای اسلامی پرداخته شده است. از جمله می‌توان به آثار اندیشمندان اواخر دوره عثمانی و همچنین آثار علمای عرب و ایرانی در دوره معاصر و بعد از انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد که اولین مواجهه جدی با دولت مدرن را داشته‌اند. در حالی که در این مقاله سعی شده با رویکرد نظری و تاریخی ساخت دولت مدرن در کشورهای اسلامی و نحوه مواجهه مسلمانان با این پدیده مورد بررسی قرار گیرد که می‌توان آن را وجه ممیز این نوشتار دانست.

نوشتار حاضر در راستای تدوین نظریه‌ای تبیینی - تحلیلی، در سه بخش شامل تحلیل ساختار حقوقی - سیاسی دولت در دوران مدرن، وضعیت دولت مدرن در کشورهای اسلامی معاصر و در نهایت نگاهی به پیشینه اندیشه‌ای دولت‌های ملی در عالم اسلام ارائه می‌شود.

۱. اندیشه حقوقی - سیاسی دولت در دوران مدرن

برای شناسایی الگوی تاریخی - نظری نظام حقوقی و ساختار دولت در جوامع اسلامی معاصر ابتدا به مفهوم مدرنیته (تجدد) به عنوان بستر تاریخی و نظری حکومت‌های

معاصر می‌پردازیم و سپس تعاریف و مفاهیم مرتبط با دولت مدرن را ارائه می‌کنیم تا از این رهگذر زمینه برای بحث در خصوص ساختار حقوقی - سیاسی دولت مدرن در کشورهای اسلامی معاصر فراهم شود.

۱-۱. مفهوم مدرنیته و بحران دوران مدرن

عصر حاضر را عصر مدرنیته نامیده‌اند. واژه «مدرن» که در تمامی زبان‌های اروپایی و در بسیاری از زبان‌های دیگر از جمله در فارسی امروزی^۱ رواج دارد، از ریشه «Modernus» است که آن را از واژه «Modo» به معنای «این اواخر، به تازگی، گذشته‌ای بسیار نزدیک» گرفته‌اند.^۲ در تعریف و توضیح واژه «مدرن»، معنای «سنت» نیز به میان می‌آید. آن سنتی که در مقابل مدرنیته یا تجدد قرار می‌گیرد، کهنگی و «مربوط به گذشته بودن» است. آنچنان که اکنون در نگاه مدرن کارایی ندارد. در کنار واژه مدرن به تدریج، واژگان «مدرن‌سازی یا مدرنیزاسیون»^۳ (آزبورن، ۱۳۷۹، ص ۷۲) و «مدرنیسم»^۴ در سده هجدهم و واژه «مدرنیته»^۵ در سده نوزدهم پدید آمدند (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۵). برای مدرنیته تعاریف گوناگونی ارائه شده است. دسته‌ای از تعاریف مدرنیته را به عنوان یک ساختار اجتماعی و فرهنگی و یک دوران خاص تاریخی می‌نگرند (Giddens, 1971, p1) و دسته دیگر تعاریفی هستند که مدرنیته را به مثابه رویکرد و جهان‌بینی تازه و جدید در تقابل با شیوه زندگی ماقبل مدرن در نظر می‌گیرد (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۳۱).

می‌توان گفت مدرنیته دوره‌ای تاریخی است که بین سده پانزدهم تا بیستم میلادی را دربر دارد و واجد جنبش‌های متعدد سیاسی، فرهنگی و معرفتی است. از نظر تاریخی، دوران مدرن با دوره رنسانس آغاز شده و با انقلاب صنعتی و عصر روشنگری تحکیم می‌شود. همچنین دوران مدرن در رویدادهای تاریخی چون انقلاب آمریکا و فرانسه و دو اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه نیز تجلی یافته است (جهانبگلو، ۱۳۸۴، صص ۷۱-۷۲). روند مزبور کند و آهسته، خودجوش و ناخودآگاه و تأثیر پذیرفته از آرمان‌های عصر روشنگری (به لحاظ نظری) بود. به طوری که می‌توان آن را نتیجه تحول تدریجی فکری، فلسفی، تاریخی، اجتماعی و دوره‌ای طولانی از گذار دانست (اخوان منفرد، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱). سه نوع گسست اساسی این تجربه را از ماقبل خود متمایز می‌کند. نخست گام‌های تند و سریع دگرگونی، دوم قلمرو

وسیع این دگرگونی و سوم برخی نهادبندی‌های اجتماعی که در دوران تاریخی قبل به هیچ روی به چشم نمی‌خورد مانند دولت مدرن (Giddens, 1991, p5-6). می‌توان گفت که چهار جنبه اصلی از مدرنیته وجود دارد: مدرنیته سیاسی^۶، مدرنیته علمی و تکنولوژیک^۷، مدرنیته زیبایی‌شناختی^۸، و مدرنیته فلسفی^۹ (جهانگلو، ۱۳۸۴، ص ۲۱). با وقوع مدرنیته در اروپا و سپس فراگیر شدن آن در کل عالم، دوران جدیدی از زندگی بشر آغاز گردید (رک: حسنی، ۱۳۸۵). ویژگی اصلی را که در خواص مدرنیته نهفته است می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد: «انسان غربی». این انسان نه تنها چون گذشته، خود را بنده خدا نمی‌داند، بلکه انتظار بردگی از سوی خدا نیز دارد (جاوید، ۱۳۸۵، ص ۷۸). ریشه اصلی دوران مدرنیته را می‌توان به لحاظ نظری در دوران روشنگری، رنسانس و قبل از آن الگوبرداری و تجدید حیات تفکر ماتریالیستی تمدن یونان باستان مشاهده نمود. برای مدرنیته اصول و راهبردهای بنیادینی بر شمرده‌اند؛ از جمله اومانیسم (انسان‌محوری)، راسیونالیسم (عقل‌گرایی)، لیبرالیسم، اصالت منافع فرد و سودمحوری، نسبییت فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی، پلورالیسم و سکولاریسم (اخوان منفرد، ۱۳۸۱، ص ۲۱۲). همچنین رهیافت‌ها و شیوه‌های کاربردی نظام تجدد در حوزه حکومت‌داری را می‌توان دموکراسی، دولت - ملت، ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) و بروکراسی دانست (طاهایی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۶).

جدول ۱. آشنایی با ویژگی‌های مدرنیته

ردیف	موضوع	مشخصات مدرنیته
۱	واژه‌های مرتبط	مدرن، مدرنیسم، مدرنیزاسیون.
۲	بازه زمانی	قرن ۱۵ تا ۲۰ میلادی
۳	دوره‌های تاریخی	رنسانس، انقلاب صنعتی، عصر روشنگری، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه، دوره معاصر (با همپوشانی‌های تاریخی)
۴	جنبه‌های اصلی	مدرنیته سیاسی، مدرنیته علمی، مدرنیته زیبایی‌شناختی، مدرنیته فلسفی.
۵	اصول بنیادین	اومانیسم (انسان‌محوری)، راسیونالیسم (عقل‌گرایی)، لیبرالیسم، اصالت منافع فرد و سودمحوری، نسبییت فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی، پلورالیسم و سکولاریسم.

ردیف	موضوع	مشخصات مدرنیته
۶	اصول کاربردی در سیاست و حکومت	دموکراسی، دولت - ملت، ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) و بروکراسی

در تمدن مغرب زمین معاصر که بر پایه مدرنیته شکل گرفته است، انسان غربی در ساحت معرفت و اجتماع به لحاظ معرفتی و تاریخی خدا را نادیده گرفت (سکولاریسم). بدان معنا که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و کارکرد اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماورای طبیعی عنایت دارند، اصطلاحاً عقلانی می‌شود^۱ (میرچا، ۱۳۷۴، صص ۱۲۹-۱۲۷؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱، ص ۲۲). در واقع حذف خدا وجه تمایز مدرنیسم با دیدگاه‌های معنوی و خدامحوری است که تا قبل از آن همواره محور تمدن‌های بشر بوده است (ر.ک: مددپور، ۱۳۸۶، ص ۳۶). روشنفکران به نفی باورهای الهی و آن‌جهانی پرداختند و به جای آن رویکرد این‌جهانی به عالم و آدم را اشاعه دادند (خرمشاد، ۱۳۸۲، ص ۶۴). اساساً روح حاکم بر «مدرنیته»، ساخت بهشت زمینی بود که در قالب رویکردهای آرمانشهری^{۱۱} از یونان باستان به غرب مدرن به ارث رسیده بود و هدف آن دنیاگرایی و پرستش دنیوی بود (داوری اردکانی، ۱۳۶۳، ص ۱۵).

برخی جاهلیت را عصر نادانی و دوران پیش از اسلام می‌دانند و برخی نیز به عکس، عصر انباشت علوم، نظریه‌ها، جهان‌بینی‌ها و مکاتب را عصر جاهلیت نامیده‌اند (رادمهر، ۱۳۸۵، ص ۲۶). دورانی که با رویگردانی از ساحت ربوبی و عالم قدس در ذات خود وجودی متناقض دارد و انکار اصول معنوی دین را به همراه داشته است (مددپور، ۱۳۸۶، ص ۳۶).

تباهی که مدرنیته پدید آورده است، اساساً نافی فطرت متعالی و آزادی و آزادگی انسان گردیده است. پس تاریخ مدرن را به طور طبیعی می‌توان تاریخ مرگ انسانیت نامید (ریفکن و هوارد، ۱۳۷۴، ص ۱۹). شهید مطهری نیز در خصوص تمدن مدرن غرب می‌گوید: «هم خودشان به بن‌بست رسیده‌اند و هم بشریت را دچار بن‌بست کرده‌اند» (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۱۳۶). بنابراین به درستی می‌توان ادعا کرد که امروزه بزرگ‌ترین نیاز

تمدن بشری، نیاز به معنا^{۱۲} و معنویت است و خلأ تولید معنا واضح‌ترین مشکل امروز دنیا محسوب می‌شود. درگیری بر سر معنا، درگیری بر سر قدرت است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۷). امروز دنیای ما دچار قحطی تفسیر معنوی از جهان هستی است (شرفی، ۱۳۷۴، ص ۸۳). از نشانه‌های بحران معنا در جهان معاصر به ویژه در کشورهای مرکزی تمدن غربی، رویکرد روزافزون انسان معاصر به دین و معنویت و یا حتی مکاتب انسانی معناگراست که عوامل این رویکرد را می‌توان چنین برشمرد:

- حس فطری حقیقت‌جویی بشر و نیاز به مکتبی جامع‌نگر
- سرخوردگی شدید انسان از خلأ روحی، معنایی و معنوی
- سرخوردگی از نابسامانی روزافزون تمدن مادی
- سرخوردگی از انحطاط شدید اخلاقی و معنوی تمدن مادی (حاجتی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳).

از طرفی با ظهور جریان‌های جدید فکری و فرهنگی و نقدهای اساسی وارد بر دوران معاصر و به ویژه با تجدید حیات دوباره مذهب، جامعه یا مکتبی که بتواند این خلأ معنوی را پر کرده و عطش انسان معاصر را پاسخ دهد، مسلماً مؤثرترین و قدرتمندترین جامعه و مکتب خواهد بود. در دوران فرامدرن، حاکمیت مطلق سکولاریسم در جامعه مدنی به نفع جریان‌های معناگرا در جهان تحلیل می‌رود (جاوید، ۱۳۸۵، ص ۷۸) پس بیهوده نخواهد بود اگر مدعی شویم که قدرت و الگوی حاکمیت در جهان آینده از آن کسانی است که بتوانند این خلأ را پر کنند و بشر را از این مرحله گذر دهند.

لذا وقتی دیدگاهی کلی‌تر داشته باشیم، می‌بینیم که این دوران جدید است که به منزله یک دوران بحران در جریان تاریخ بشر جلوه‌گر شده است (گنون، ۱۳۷۸، ص ۱۵). به تعبیری نزدیک به نیم‌قرن است که متفکران معتقدند که دوره بالندگی و جذابیت‌های صوری مدرنیته به پایان رسیده و سخن گفتن از اصول مدرنیته اساساً بی‌معناست و بنابراین مدرنیته را باید سنتی جدید نامید (Rosenberg, 1962, p.143) که الگوبرداری از آن جریانی قهقرایی و نامطلوب است.

با تعریفی که از ویژگی‌های مدرنیسم ارائه شد و همچنین بحران‌های حاصل از آن، الگوی نوین زندگی اجتماعی - سیاسی تنها می‌تواند با رجوع دوباره انسان به سوی

دین، وحی و نگاه معنوی به جهان صورت گیرد. این دوره، نه دوره اعجاززدایی به تعبیر ماکس وبر، و نه خروج دین یا سرشکستگی دین به تعبیر مرسل گوشه (Gauchet, 1985) است، بلکه عصر بازگشت به اعجاز و اعتقاد است (Maffesoli, 2004, 2005, p.14). بشر کنونی همه امیدش به دین و معنویت است، غرب نیز هم اکنون همه امیدش به دین است (داوری اردکانی، ۱۳۶۹). در میان ادیان نیز پررنگ‌ترین نقش در دنیای معاصر از آن اسلام است که این وظیفه را بر دوش دارد. «تعجب است که چگونه بسیاری از علما و روحانیون کشورها و بلاد اسلامی از نقش عظیم و رسالت الهی و تاریخی خود در این عصر که بشریت تشنه معنویت و احکام نورانی اسلام است غافل‌اند و عطش ملت‌ها را درک نمی‌کنند و از التهاب و گرایش جوامع بشری به ارزش‌های وحی بی‌خبرند» (خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶). از این رو جریان معنویت‌خواهی و دین‌گرایی عصر حاضر، ناچار به رستاخیز جهانی اسلام‌خواهی منتهی خواهد شد. «امروز جهان تشنه فرهنگ اسلام ناب محمدی است» (خمینی، ۱۳۷۲، ص ۳۳). امروزه اسلام قادر است شیوه صحیح فهم و تفسیر جهان و نحوه زیستن در آن و اداره امور را به ما بیاموزد. شیوه‌ای که جهان مسیحی و الگوهای حاکمیتی مدرن به دلیل از دست دادن سخت‌نیازمند آن هستند (حاجتی، ۱۳۸۱، ص ۳۷۸). این امر مبتنی بر قدرت برهان و روشنی حقایق اسلام و همسویی آن با فطرت است که این آیین را به عنوان آیین جهانی بشر مطرح خواهد ساخت (ر.ک: کوشکی و آجرلو، ۱۳۸۹، صص ۳۴۰-۳۰۱). یکی از مهمترین ابعاد دوره مدرن مفهوم «دولت مدرن» است که به تبع مدرنیته، ساختار حقوقی - سیاسی آن دچار مشکل و خلأ شده است. این امر به ویژه در سنت زمامداری مسلمانان و بازگشت به ساختارهای معرفتی حقوقی - سیاسی ساخت دولت در مبانی و احکام اسلامی خود را هر چه بیشتر نشان می‌دهد.

۲-۱. رهیافت تاریخی - نظری به نظریه دولت مدرن

از آنجا که اصولاً دولت مدرن یا همان دولت ملی پدیده‌ای نشأت گرفته از دوران مدرنیته در اروپا می‌باشد، از نظر تاریخی نیز پیشینه آن را باید در تاریخ رویدادهای آن محدوده جغرافیایی و تاریخی جستجو نمود و آنگاه اثراتش را در جوامع مختلف از جمله در قلمرو جوامع اسلامی مشاهده نمود.

پیشینه اصلی دولت ملی به عنوان الگوی اصلی دولت مدرن را می‌توان در معاهده صلح «وستفاليا»^{۱۳} و سپس تدوین قوانین اساسی و اعلامیه‌های حقوق بشری جستجو کرد. آنجا که نقش نهاد مذهب و کلیسا در اداره جوامع اروپایی رو به نقصان نهاد و دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت شکل گرفتند. هر چند پیش از آن هم واحدهای سیاسی وجود داشته‌اند اما مفاد قرارداد وستفاليا و رویدادهای حقوقی - سیاسی این دوره که تشکیل‌دهنده مفهوم دولت - ملت یا دولت ملی شدند، دربرگیرنده مفاهیمی بودند که وضعیتی مدرن و جدید را در ابعاد حقوقی زمامداری نوید می‌داد که از جمله آن می‌توان به پیدایش نظام‌های حقوق اساسی اشاره نمود.

به لحاظ نظری، محوری‌ترین چهره مدرنیته حقوقی - سیاسی، مجموعه ارزش‌ها و قراردادهای اجتماعی است که ضامن حفظ آزادی فرد در جامعه باشد. با پیدایش این تفکر فرد در مقام «موجود خلاق قدرت سیاسی» مشروعیت‌دهنده قدرت حاکم در نظام حقوقی دولت شده است. از طرفی به اعتقاد برخی اصولاً «دولت» فقط به «دولت مدرن» اطلاق می‌شود. در واقع آن‌ها دولت را ویژگی مدرنیته و شکل خاصی از حکومت می‌دانند که عناصر آن اساساً به دوره مدرن تعلق دارند (گل‌محمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۴ و ۱۸۷). هر چند در مقابل، عده‌ای مبتنی بر تعریف «وبر» از دولت زور سازمان یافته و امکان اعمال آن را معیار شناسایی دولت می‌دانند. در تعریف وبر قلمرومندی، قانون و دستگاه اداری ویژگی شکلی دولت مدرن هستند که در ارتباط با زور قابل درک می‌باشند (Hoffman, 1995, p.37). به تعبیری هسته مرکزی نظریه دولت مدرن عبارت از یک نظم غیرشخصی و مسلط قانونی است که ساختار جمعی اقتدار را تعیین می‌کند و شکل اداره یک اجتماع معین را مشخص می‌نماید (Skinner, 1987, p.353). تا قبل از دوران مدرن و تعبیر «دولت ملی» ناشی از آن، مشروعیت حکمرانان سیاسی بر نوعی «حق ماورایی یا الهی حکومت» استوار بود و رابطه اتباع با حکومت یک‌طرفه و مکانیکی بود (Held, 1992, p.46). اما با تفکیک حکمرانی سیاسی از دین، نظم حقوقی - سیاسی جامعه دیگر امری مقدس نبود و رابطه دوطرفه میان شهروندان و حکومت را اقتضا می‌کرد (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۱۷۵). با پیدایش دولت ملی زمینه‌های لازم برای طرح و بررسی ساختار حقوقی و سیاسی اداره جامعه به گونه‌ای مستقل از اخلاق و دیانت فراهم شد (ورابیتو و فوکو، ۱۳۷۶، ص ۲۴۷). این تحول فکری بستر ساز

شکل‌گیری شهروند به جای پیروان مذاهب نیز شد. در این میان انقلاب آمریکا از طریق ابداع مفهوم تأسیس (مجلس مؤسسان) و قانون اساسی مکتوب و منشور حقوق و تفکیک قوا در کنار انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروندی آن، نقش مؤثری در شکل‌گیری دولت‌های مدرن داشت (گل محمدی، ۱۳۹۲، صص ۱۹۱-۱۸۹).

۲. دولت مدرن در کشورهای اسلامی معاصر

برای آشنایی با اندیشه حقوق اساسی و نظریات دولت و ساخت آن در کشورهای اسلامی، لازم است که نوع مواجهه آن‌ها با مبانی حقوقی - سیاسی و مدل دولت‌های ملی در دوره مدرن در کنار جریان‌های تاریخی - اجتماعی مهم احیای اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱. رهیافتی بر مواجهه اندیشمندان مسلمان با نظریه دولت مدرن

در حالی که جوامع اروپایی در سده ۱۷ میلادی تکاپوی چشمگیری جهت تشکیل دولت مدرن داشتند، تحول تاریخی دولت در جوامع غیراروپایی به ویژه جوامع اسلامی با وضعیت متفاوتی مواجه بود و این جوامع کمتر به موضوع مهم تمدن‌سازی و ایجاد ساختارهای حقوقی - سیاسی خود در قالب‌های جدید و متناسب با نیازهای نوین بشری می‌اندیشیدند. در نتیجه به جای آنکه الگوی مطلوبی از پیشرفت و به تبع آن نظام مطلوب حکومت، متناسب با نیازهای بومی و شرایط فرهنگی این جوامع طراحی گردد، به تدریج حرکتی به سوی اقتباس از الگوی اروپایی دولت مدرن شکل گرفت. گسترش دولت مدرن در کشورهای اسلامی به لحاظ تاریخی از دو طریق «تقلید نخبگان غرب‌گرا» به عنوان عامل ذهنی (ناشی از تبلیغات روانی و سیاسی و ایجاد از خودبیگانگی فکری و فرهنگی در جوامع) و «استفاده از روش‌های خشونت‌بار» (استعمار و زور) به عنوان عامل عینی صورت گرفت (Badie, b, Birnbaum, p, 1983, p.201). به گونه‌ای که ترکیب این دو عامل مهم باعث شد از اواخر سده ۱۹ میلادی موجی از گسترش الگوی اروپایی دولت شکل گیرد (گل محمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۸).

گسترش مدرنیته و فراگیری ساختارهای حقوقی - سیاسی آن همزمان بود با دوره افول و ضعف امپراتوری عثمانی به عنوان بزرگ‌ترین نهاد حاکمیت در قلمرو اسلامی،

به گونه‌ای که پس از فروپاشی خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول، تعداد زیادی از کشورهای اسلامی به دلیل نبود الگوی مناسبی از دولت اسلامی و با توجه به تجارب منفی شکل‌گرفته ناشی از نظام‌های شبه پادشاهی که نام نظام خلافت را بر دوش می‌کشیدند، در قالب دولت - ملت‌های مستقل و با الگوی اروپایی دولت ملی به وجود آمدند. هر چند گفتنی است که تحول تدریجی در اندیشه سیاسی مسلمانان، همزمان با شکل‌گیری دوران مدرن در اروپا و قبل از فروپاشی خلافت عثمانی در عالم نظر آغاز شده بود و تاکنون نیز ادامه دارد. برای درک اولویت یافتن نظام حقوقی و سیاسی نزد اندیشمندان معاصر مسلمان نیاز به توجه به یک مسئله اساسی است و آن پیوند ذاتی بین «اسلام» به عنوان یک برنامه جامع برای تنظیم زندگی و «سیاست» به عنوان ابزار لازمی که در خدمت این برنامه باشد (عنایت، ۱۳۸۷، صص ۲۰-۱۸).

بررسی اندیشه حقوقی - سیاسی مسلمانان و نظریات آن‌ها در خصوص زمامداری و ساخت دولت در دوره شکل‌گیری دولت‌های ملی و مدرن از طرفی مستلزم تتبع در رویکرد آن‌ها به مسئله احیای اسلامی (به ویژه مسئله خلافت) و از طرف دیگر مستلزم بررسی نحوه انطباق مفاهیم و ساختارهای اسلامی با دموکراسی و دستاوردهای دولت مدرن است (اسپوزیتو، ۱۳۸۹، ص ۲۲). از اواسط خلافت عثمانی و به ویژه پس از فروپاشی آن که دولت‌های مستقل به صورت دولت - ملت‌های خودمختار مدرن درآمدند (در مناطقی که اکثریت آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دادند)، چارچوب سیاسی جهان اسلام شکل جدیدی به خود گرفت (Piscatory, 1986). در واقع موضوع ساختارهای حقوقی - سیاسی اداره کشور همچون نهاد حکومت‌کننده یا دولت، پس از گذشت قرن‌ها توسط اصلاح‌گران مسلمان با اهدافی چون اصلاحات اجتماعی، آگاهی بخشی عمومی، بررسی و شناخت عوامل پیشرفت تمدنی غرب و علل عقب‌ماندگی اقتصادی - نظامی مسلمانان، دفاع از اندیشه دولت ملی و الگوسازی آن به عنوان جایگزینی برای نظام خلافت، مجدداً مطرح شد. در این خصوص همواره ارزیابی کلی که از سوی اندیشمندان اسلامی در خصوص علل عقب‌ماندگی و اضمحلال جوامع اسلامی و ساختار حکومتی آن‌ها مطرح بوده است را باید در عوامل اداره جامعه که در درجه اول به دولت‌ها و تشکیلات و سازمان‌های حقوقی - سیاسی برمی‌گردد جستجو کرد. لذا گرت‌برداری از دولت اروپایی مدرن به عنوان الگوی فراگیر گام اول در تفکر اصلاح‌گری رایج آن‌ها بود.

اندیشمندان اصلاح طلب مسلمان با الگوی دولت مدرن عموماً از طریق اندیشه لیبرالیسم اروپایی و مجموعه نظرات سیاسی آشنا نشدند، بلکه آن را از خلال فشار بیگانگان، اشغال سرزمین هایشان و استعمار شناختند (غرایبه، ۱۳۸۲، صص ۸۷-۸۶). بدین ترتیب باید گفت که اندیشه غالب در تحلیل تاریخ نظریات حکومتی نوین در دو قرن اخیر آن است که تحولات نهضت روشنگری در اروپا افکار بسیاری از اندیشمندان مسلمان را در جهان اسلام، بدون توجه به مبانی و شرایط ویژه و متفاوت جوامع اروپایی به این سمت و سو کشانید و تحولات مشابهی را در جهان اسلام موجب گردید. در واقع دولت‌های ملی جدید در اروپا با معیارها و ساختارهای تازه و نهادهای مختلف، متناسب با مبانی نظری و همچنین شرایط فرهنگی جوامع اروپایی شکل گرفتند و کشورهای اسلامی با کسب استقلال و تفکیک از یکدیگر، به قوانین اساسی جدید به شکل غربی روی آوردند (عمید زنجانی، ۱۳۸۴، صص ۵۰-۴۸).

۲-۲. استعمار و تشکیل دولت‌های ملی در کشورهای اسلامی

به لحاظ تاریخی جوامع آسیایی و آفریقایی آخرین جوامعی بودند که در صدد برآمدند که از دولت مدرن اروپایی الگوبرداری کنند. این الگوبرداری در آسیا و آفریقا با تاریخ استعمار پیوند نزدیکی دارد. تاریخ مدرن حکومت و دولت در کشورهای اسلامی و به تبع آن شکل‌گیری نظام حقوق اساسی در آن‌ها با فروپاشی خلافت عثمانی و پیامد آن یعنی استعمار، پیوند ناگسستنی دارد (شرف‌الدین، ۱۳۸۹). سابقه فرایند دولت‌سازی استعمار به اواخر سده ۱۹م باز می‌گردد. وقتی که الگوی سلطه غیرمستقیم اقتصادی به تدریج جای خود را به الگوی سلطه و حکمرانی با ساختارهای حقوقی - سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی «مأموریت تمدن‌سازی» داد (گل‌محمدی، ۱۳۹۲، صص ۲۰۷-۱۹۹). این دوره همزمان است با وقوع جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی که در نتیجه آن بسیاری از مناطق اسلامی در قالب حکومت‌های خودمختار مطرح شدند. اما نظام اداره آن‌ها به شکل حکومت‌های تحت قیمومیت بود و در واقع با سرپرستی دول پیروز جنگ جهانی اداره می‌شدند.

استعمار یا استعمارگری در ادبیات سیاسی موجود بیشتر به تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملتی نیرومند بر ملتی ضعیف‌تر از خود و نگاه‌داشتن آن در وضعیتی وابسته و

فرو دست اطلاق می‌شود. «استعمارگر قدرتی که می‌خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز کرده و بر سرزمین‌ها، ملت‌ها و اقوام دیگر استیلا یابد و اراده‌اش را بر آن‌ها تحمیل کند» (علی‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۷۳).

استعمار در عمل به معنای تسلط جوامع و کشورهای قدرتمند عمدتاً غربی بر جوامع و سرزمین‌های دیگر (تقریباً از قرن شانزده تا نیمه اول قرن بیستم و پایان جنگ جهانی دوم) به منظور استثمار و بهره‌کشی از آن‌ها درآمد (ساعی، ۱۳۷۷، ص ۴۵). دولت‌های استعماری به ترتیب ورود تاریخی به این عرصه، عبارت‌اند از: اسپانیا، پرتغال، هلند، انگلستان، فرانسه و آلمان. در جهان اسلام علاوه بر کشورهای اروپایی مذکور، دولت‌های روس و عثمانی و اخیراً ایالات متحده آمریکا نیز هر چند با شکل و الگوی جدید، از سوابق استعماری برخوردارند. بسیاری از کشورهای اسلامی، در طی حدوداً دو قرن اخیر، مدت قابل توجهی از حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را تحت سلطه یک یا چند کشور استعماری سپری کرده‌اند (قربانی، ۱۳۵۷، صص ۴۳-۴۱). به طور کلی روابط دول اروپایی با جهان اسلام در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی بیشتر روابط فرهنگی، مذهبی، تجارتي و اقتصادی بود. اهداف راهبردی آن‌ها در این مقطع شناسایی و دستیابی به نقاط حساس جغرافیایی و سوق‌الجیشی، راه‌ها و اقیانوس‌ها و تنگه‌ها و بازارهای داخلی شرق برای محصولات خود و انتقال ثروت‌ها و منابع زیرزمینی به اروپا بود و این امر باعث تضعیف اقتصادی و اجتماعی جهان اسلام شد. به طوری که پس از آن با آغاز تهاجمات سیاسی و نظامی غرب علیه جهان اسلام، دولت‌های مسلمان دیگر توانایی واکنش قوی در برابر آن‌ها را نداشتند (موثقی، ۱۳۹۲، صص ۸۲-۸۰). در کنار زیاده‌طلبی‌های اقتصادی استعمارگران، فقدان ساختارهای سیاسی - اجتماعی منسجم و دارای مقبولیت عامه و عدم تشکیلات سازمانی متناسب با اداره یک جامعه بزرگ در برخی کشورهای مستعمره از جمله عوامل اصلی وقوع استعمار بوده است (ساعی، ۱۳۷۶، ص ۶۵).

آثار استعمار در کشورهای اسلامی از جوانب گوناگون قابل بررسی است. اما ایجاد تحولات زیرساختی همچون تدوین قانون اساسی، تصویب قوانین ویژه و بعضاً ناهمگون با اقتضائات فرهنگی، تأسیس پارلمان، تأسیس نهادها، سازمان‌ها، تشکیلات و تأسیسات اداری و دولتی از مهم‌ترین آن‌ها است که به ایجاد و ترویج الگوی دولت مدرن انجامید.

در زمینه ساخت دولت، مهم‌ترین رویکرد استعمارگران پایه‌ریزی دولت‌های مدرن در کشورهای مستعمره اسلامی بود تا حکومت و دولت در این کشورها مبتنی بر الگوی مطلوب آن‌ها شکل بگیرد. استعمار با ایجاد دستگاه اداری استعماری کم‌وبیش متخصص، زمینه یک مرکز دیوان‌سالاری جدید را فراهم ساخت. این دستگاه اساساً به منظور استقرار حاکمیت یک قدرت خارجی به وجود آمده بود و زمینه‌ها و زیرساخت‌ها و تمهیدات لازم را برای تحکیم و استمرار سلطه استعمارگران در دوره‌های بعد به ویژه در بخش سیاسی در اشکال موجهی تحت عنوان «استعمار نو» و با عاملیت دست‌پروردگان محلی آن‌ها فراهم ساخت (بدیع، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴).

در فرایند استقلال‌خواهی نیز به لحاظ تاریخی اوج خیزش‌های استعمارستیز و رهایی بخش فکری که به شکل‌گیری دولت‌های جدید در آسیا و آفریقا انجامید به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. نخستین گام‌های جدی در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰م برداشته شد که کشورهای هند و پاکستان و لبنان و سوریه و اندونزی توانستند دولت‌های مستقل تشکیل دهند (شرف‌الدین، ۱۳۸۹، ص ۶۳). آخرین مرحله نیز پس از فروپاشی اتحاد شوروی تحقق یافت. این کشورها با شعار نوسازی نیازمند ثبات سیاسی و بروکراسی بودند. لذا الگوبرداری از دولت‌های غربی را در دستور کار خود قرار دادند (Pye, 1966, pp.21-29). استقرار حاکمیت ملی احتمالاً بارزترین شاخص استقلال سیاسی این کشورها در مراحل اولیه خروج استعمارگران بود. هر چند استقلال برای این مستعمرات به معنای جایگزینی کنترل سیاسی و مستقیم استعمار با کنترل‌های غیرمستقیم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی «استعمار نو» همراه بوده است (اسمیت، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶). به هر حال به لحاظ حقوقی - سیاسی دوره استعمار و نفوذ الگوهای مدرن دولت سرآغاز تدوین قانون اساسی به شکل فراگیر در کشورهای اسلامی و شکل‌گیری تدریجی نظامات و مؤلفه‌های حقوق اساسی است.

۳. بازسازی ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت در کشورهای اسلامی

پس از فروکش کردن شور و شوق استقلال از استعمار مستقیم، مشکلات گوناگون بر سر راه اداره دولت‌های مدرن ایجاد شده در کشورهای اسلامی رخ نمود و اختلالات عمده‌ای در فرایند شکل‌گیری نظامات اداره این کشورها پیش‌آمد. از این‌رو برخی از

دولت‌پژوهان مفهوم «شبه‌دولت» را برای این هستی حقوقی - سیاسی مناسب می‌دانند (Jackson, 1990, p.96) که نیاز به بازسازی بر اساس الزامات نظری و عملی و شکل‌دهی الگوهای بومی برای کشورهای اسلامی دارد.

۳-۱. مواجهه تاریخی اصلاح‌گران مسلمان با نظریه دولت مدرن

به لحاظ تاریخی نخستین تحولات در اندیشه حقوقی - سیاسی مسلمانان در موضوع اداره کشور، مربوط به اصلاح‌گری در مسئله خلافت است. به طور کلی هدف متفکران اسلامی از اصلاحات در قرن ۱۹ ایجاد تحول و اصلاح در دولت عثمانی در جهت عدالت و قانونگرایی بود نه نابودی آن (غرایبه، ۱۳۸۲، ص ۸۷). نخستین نشانه‌های آشکار تحول در اندیشه حقوقی - سیاسی مسلمانان در دوره جدید در آراء عبدالرحمان کواکبی اندیشمند مصری بود. جهت‌گیری کلی او جانبداری از حکومتی بود که هاله تقدس برگرد آن نباشد و به قدرت مطلقه منتهی نگردد. چنان‌که محدوده قدرت خلیفه را تا حد رهبری دینی کاهش داد (علیخانی، ۱۳۸۴، صص ۴۶-۴۷). در مقابل، سیدجمال‌الدین اسدآبادی نگرش مثبت‌تری به خلافت داشت. این طرز تلقی با انگیزه‌ها و اهداف غایی او یعنی اتحاد جهان اسلام، رهایی مسلمانان از عقب‌ماندگی و جهل و بازیابی قدرت و شوکت مسلمانان در برابر استعمار ارتباطی مستقیم داشت (اسدآبادی، ۱۳۷۹، صص ۱۵۱-۱۴۷). او معتقد به احیای اقتدار خلافت (به عنوان محور اتحاد جهان اسلام) نه به شکل سنتی آن بلکه در چارچوبی جدید با توجه به حقوق شهروندی و حقوق متقابل حکومت و مردم بود. یأس و عدم موفقیت اسدآبادی بعدها در موضع‌گیری افرادی چون علی عبدالرزاق شکلی نظری یافت که بر الغای خلافت تأکید می‌ورزید. در نظر او دولت دارای وجهی مدنی و سیاسی است نه دینی و نهادهای دولتی از گرایش‌ها و برنامه‌های دینی برخوردار نیستند (غرایبه، ۱۳۸۲، ص ۸۷ ر.ک: السنهوری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵).

با این همه نگرانی مسلمانان از تسلط سیاسی و تمدنی غرب بر جهان اسلام، بسیاری از اندیشمندان مسلمان را به حمایت از نظام خلافت در قالب‌ها و ساختارهای حقوقی - سیاسی جدید سوق داد. این رویکردها که تلفیقی از آرای متفکران قدیم مسلمان و اندیشه‌های سیاسی جدید بود، بیش از همه در آرای اندیشمندانی چون محمد رشیدرضا، عبدالرزاق احمد السنهوری، محمد ضیاء‌الدین رئیس، ابوالکلام آزاد، ابوالاعلی مودودی،

مالک بن نبی و حسن البنا بازتاب یافت (غرایبه، ۱۳۸۲، ص ۸۷؛ ر.ک: السنهوری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵). اما در نهایت در ۱۹۲۲م با رأی نمایندگان مجمع ملی آنکارا خلافت عثمانی به مقامی روحانی محدود و از سلطنت تفکیک شد و یک سال بعد با لغو نظام سلطنت، جمهوری ترکیه شکل گرفت (عنایت، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳). الغای نظام خلافت اگرچه به محو ساختار سیاسی آن انجامید اما اندیشه آن را از میان نبرد و برخی اندیشمندان سنی مذهب به خلافت همچنان به عنوان یگانه الگوی آرمانی حکومت اسلامی می‌نگریستند. پس از تشکیل دولت - ملت‌های مسلمان و استقلال کامل آن‌ها از استعمار کشورهای اروپایی (که رهاورد جنگ جهانی اول و فروپاشی عثمانی بود) اغلب کشورهای اسلامی با گرایش‌های ملی‌گرایانه و البته با ترغیب و اجبار استعمارگران در عرصه بین‌الملل، اقدام به سامان‌دهی امور دولت مبتنی بر الگوی مدرن اروپایی نمودند. در این دوره شاهد تدوین قانون اساسی، ایجاد نظام‌های بروکراتیک، پیوستن به معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی و ایجاد سایر نهادها و فرایندهای دولت مدرن در نظام حقوق اساسی کشورهای اسلامی هستیم. اما این روند دولت‌های پسااستعماری به دلیل مصنوعی بودن و سریع بودن، موجب بروز مشکلات عدیده‌ای در بین جوامع و دولت‌های اسلامی گردید. همین موضوع در ادامه زمینه تغییرات متعدد سیاسی - اجتماعی و به ویژه ایجاد جنبش‌های معاصر احیاءگری و بازگشت به هویت اسلامی را فراهم نمود و اندیشمندان مسلمان را به عرصه‌های نوینی از نظریات دولت اسلامی سوق داد. از جمله می‌توان به وقوع انقلاب اسلامی بر پایه اندیشه شیعی در ایران، جنبش اخوان المسلمین در برخی کشورهای عربی و آفریقایی و حتی گرایش‌های افراطی سلفی اشاره نمود (اسپوزیتو، ۱۳۸۹، صص ۲۰-۲۱).

جدول ۲. مؤلفه‌های دولت مدرن در کشورهای اسلامی

موضوع	دولت مدرن
ریشه تاریخی	وقوع رنسانس در تقابل با حاکمیت منحنط و به اصطلاح دینی کلیسا، معاهده وستفالیا، و اعلامیه‌های حقوق آمریکا و فرانسه
مبنای معرفتی دولت و سیاست مدرن	محوریت انسان در مشروعیت بخشی به دولت و قدرت و رویگردانی از نظریه حاکمیت الهی و ماورایی موجود در اندیشه

موضوع	دولت مدرن
	سیاسی مسیحیت.
تابعین دولت مدرن	شهروندان، در مقابل پیروان مذاهب و ایدئولوژی‌ها در دولت‌های سنتی
روش گسترش در دنیای غیراروپایی	تقلید نخبگان غرب‌گرا (به عنوان عامل ذهنی با تبلیغات و از خودبیگانگی فکری و فرهنگی)؛ استعمار
تاریخ الگوگیری در جوامع اسلامی	با فروپاشی حکومت عثمانی و در دوره‌های استعمار و استقلال پس از استعمار (بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم)
محور مواجهه اندیشمندان مسلمان	موضوعات احیاء اسلامی (بازگشت به خویشتن) و نحوه انطباق مفاهیم اسلامی با دستاوردهای دولت مدرن
نحوه مواجهه علمای مسلمان	گفتمان سنتی: با نگاه سلبی و اصرار بر حفظ و احیاء میراث تاریخی حکومت در جوامع اسلامی مبتنی بر نظریه خلافت سنتی گفتمان اصلاحی: با نگاه مثبت و مبتنی بر تقویت اجتهاد اسلامی در انطباق با تحولات جدید
دیدگاه‌ها به آینده بعد از نظام خلافت	دیدگاه‌های افراطی شامل بنیادگرایان و در مقابل آن‌ها غرب‌گرایان دیدگاه‌های معتدل اصلاح‌گرایانه: پیشرفت از طریق اصلاحات مبتنی بر اصول ذاتی اسلام ضمن بهره‌گیری از تجارب سایر ملت‌ها

۳-۲. الزامات بازسازی دولت در کشورهای اسلامی

شکل‌گیری مفهوم واقعی دولت در کشورهای اسلامی الزامات و اصلاحی زیادی را در بر دارد که مهمترین آن‌ها اولاً توجه به اقتضائات اسلامی به عنوان زیست بوم نظری، تاریخی و فرهنگی اصیل این جوامع و ثانیاً در نظر داشتن اقتضائات دولت ملی به عنوان وضعیت موجود آن‌ها است. در واقع توجه به هریک از آن‌ها به تنهایی نمی‌تواند منجر به الگوی مناسب برای ایجاد ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت در کشورهای اسلامی شود.

امروزه و پس از پشت سر نهادن دوره‌های مختلف تاریخی و حکومتی در کشورهای اسلامی به ویژه با توجه به آثار باقیمانده از استعمار و نفوذ مبانی نظری و ساختاری

مدرنیته و دولت مدرن و همچنین فاصله گرفتن از مبانی اصیل حکومت اسلامی، باید اذعان نمود که پراکندگی بسیار زیادی در شکل و محتوای نظام حقوق اساسی کشورهای اسلامی قابل مشاهده است. این مسئله حتی در نوع رویکرد قوانین اساسی کشورهای اسلامی به دین نیز نمود یافته است. برخی از کشورها بیش از سایرین به الگوهای مدرن نزدیک شده‌اند، برخی دیگر سعی در حفظ و احیاء میراث حکومت‌های سنتی خود داشته‌اند و برخی کشورها نیز با استمداد از منابع اسلامی سعی در ایجاد رویکردهای نوین و تأسیس نظام‌های حکومتی اسلامی در تعامل با دنیای جدید نموده‌اند. الگوهای مختلف پارلمانی، تدوین قوانین بر پایه احکام اسلامی یا عرفی، نظام قضایی شرعی یا عرفی، ساختارهای متفاوت تفکیک قوا و تقسیم قدرت، روش‌های اداری گوناگون در عرصه‌های حقوق عمومی، الگوهای چندگانه در مواجهه با مفاهیمی چون حقوق بشر و آزادی‌های عمومی و نسبت آن‌ها با اسلام، همگی نشان از آن دارد که برای نزدیکی و همگرایی کشورهای اسلامی و همچنین مشاهده نحوه برخورد جوامع مختلف اسلامی با این موضوعات و الگوگیری از راهکارهای مناسب، نیاز به بررسی دقیق ساخت دولت و نظام حقوق اساسی آن‌ها می‌باشد (جهت مطالعه بیشتر رجوع شود به: آجرلو، ۱۳۹۵).

به لحاظ نظری و تاریخی دولت مدرن با توجه به عوامل دینی و فرهنگی مختص غرب و با اصل انفکاک میان نهاد کلیسا (به عنوان نماد دین در اروپا) از سیاست شکل می‌گیرد در حالی که چنین دولتی متناسب با جوامع دارای دین ارگانیک مانند اسلام که هر نوع انفکاک میان امر دنیوی و معنوی را رد می‌کند، نیست (Kazancigil, 1986, p.125). لذا گفتمان اسلامی از این حیث در رقابت با سکولاریسم است که فلسفه مختص غرب و معرف تجربه تاریخی و دینی آن است. لاجرم نظام‌های حکومتی و ساختارهای حقوقی - سیاسی شکل گرفته بر اساس آن هم قابل اجرا و انطباق کامل با واقعیت‌های ساختار دولت در جوامع اسلامی نیست. لذا ایده جایگزین، اصل قرار دادن شریعت اسلامی در زمینه‌های مختلف زندگی و حکومت خواهد بود که در هر زمان و مکانی مصالح و منافع اسلام و مسلمین را با رعایت حقوق کلیه انسان‌ها در نظر دارد (غرایبه، ۱۳۸۲، ص ۶۰).

در این زمینه می‌توان مواجهه نظری علما و اندیشمندان مسلمان با مؤلفه‌های دولت جدید همچون قانون اساسی، دولت مدرن، ملیت، آزادی، پارلمان، قانون‌گذاری عرفی و مشروطیت را نیز در دو رویکرد مشاهده نمود:

الف. گفتمان افراطی: این گفتمان خود شامل گروه‌های بنیادگرای سنتی از یک سو و گروه‌های غرب‌گرا از سوی دیگر است.

اول گروه‌های بنیادگرای سنتی: برخی گروه‌ها و مکاتب اسلامی همچون ظاهریه، اخباریه و حنابله در میان اهل سنت و تشیع با بنیادگرایی و سنت‌گرایی افراطی نگاهی عمدتاً سلبی به کلیه تحولات معاصر داشته و هر نوع تلاشی در راستای انطباق با اقتضائات دوره جدید در عرصه قانون‌گذاری، حکومت‌داری و ساخت دولت را خروج از دین و باعث نابودی آن می‌داند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۳، ص ۶۷). در این نگاه میان نظام سلطانی و پادشاهی که برگرفته از نظام خلافت قدیم است با حفظ اسلام و اجرای احکام آن پیوند ناگسستنی وجود دارد. این رویکرد هرچند برخی ریشه‌های اعتقادی و سوابق تاریخی نیز در جهان اسلام دارد لکن به دلیل عدم توجه به اقتضائات و ساختارهای حقوق - سیاسی موجود عملاً نمی‌تواند مورد اجرا قرار گیرد و حتی به جهت عدم توجه به پویایی و اجتهاد در معارف و احکام اسلامی رویکرد مطلوبی نیز تلقی نمی‌شود (ر.ک: اسپوزیتو، ۱۳۸۹، ص ۴۳).

دوم گروه‌های غرب‌گرای افراطی: از نظر تاریخی در اکثر کشورهای اسلامی، غرب‌گرایی در اواخر سده ۱۸ و در سال‌های اول سده ۱۹ شروع شد و با شدت و ضعف همچنان ادامه دارد. در دوره پیش و پس از استعمار و در اثر ارتباط با مظاهر تمدنی دوره مدرن و از طرفی در نتیجه پی بردن مسلمین به ضعف خویش در برابر غرب و میل به تجدید عظمت گذشته اسلام گرایش‌های نظری و عملی به غرب و دولت مدرن ایجاد شد. برخی از روشنفکران مسلمان به این ایده افراطی گرایش یافته‌اند که اصولاً برای اداره کشور و ساخت دولت در جوامع اسلامی باید از نگاه‌های بومی و اسلامی دوری جسته و دولت را کاملاً مبتنی بر ایده سکولاریسم افراطی تشکیل داد تا کشورهای اسلامی هم بتوانند خود را به قافله ترقی و توسعه جهانی برسانند در این میان متولیان سیاسی همچون آتاترک در ترکیه بعد از عثمانی و رضاخان در ایران مجریان این ایده بودند (حداد عادل، ۱۳۶۴، ص ۱۳۴). به گفته پیروان این مکتب، این اسلام خشک و فاقد پویایی و علما به عنوان متولیان آن، مسئول انحطاط جامعه اسلامی بودند. زیرا آن‌ها با تشکیلات سیاسی فاسد و فاقد کارایی و کفایت و سلاطین مطلقه

همکاری کرده بودند، و این حکومت خودسر و فاسد سلاطین و متحدان روحانی آن‌ها بودند که درهای جهان اسلام را به روی نفوذ و استیلای سیاسی و اقتصادی خارجی‌ان باز کرده بودند (هانتز، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳). غرب‌گرایی افراطی این رویکرد هرگز نتوانسته به لحاظ نظری و عملی به شکل کامل اجرایی شود. چراکه مبانی و احکام اسلام هرگز مانند کلیسا و مسیحیتی که آنان معتقد بودند نمی‌تواند از عرصه‌های اجتماعی، حقوقی و سیاسی به دور باشد و این امر در سابقه فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی نهادینه شده است. از این رو غرب‌گرایی افراطی و تشکیل دولتی سراسر مدرن و غربی‌الگویی غیرواقعی برای اداره کشورهای اسلامی است (ر.ک: زرشناس، ۱۳۸۱، صص ۲۵-۳۰).

ب. **گفتمان معتدل اصلاح‌گرا:** این گفتمان مبتنی به توسعه و تقویت جنبه عقل‌گرایانه اجتهاد است که به انحطاط مسلمانان توجه نموده، به تحولات معاصر نگرش افراطی منفی یا مثبت نداشته و از طرفی بر امکان تعامل ظرفیت‌های اسلام با تحولات جدید دولت باور دارد. اندیشه اصلاحات اسلامی همزمان با آشنایی با مدرنیسم و الگوی دولت مدرن و با نقد استبداد و دعوت به آزادی آغاز شد و اندیشمندان اصلاح‌طلب بر این اعتقاد بودند که عدالت و آزادی می‌تواند در قالب دولت ملی نیز به نحوی محقق می‌شود (السنهوری، ۱۳۸۹، صص ۲۳۰-۲۲۴؛ ر.ک: کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۲۸۹). این رویکرد هر چند همواره مورد توجه علما و اندیشمندان جهان اسلام بوده است لکن در دوره معاصر و با نگاه به درون و دوری از خودباختگی از یک طرف و پرهیز از ستیزه‌جویی افراطی با اقتضائات دوره مدرن از سوی دیگر هر چه بیشتر تقویت شده و در مواردی نیز با پذیرش اجتماعی توانسته است الگوهای عملی را در عرصه دولت‌سازی و اداره جوامع اسلامی بروز دهد. عرصه‌هایی همچون انقلاب‌های سیاسی، قانونگذاری اسلامی، ایجاد دادگاه‌های شرع و

به نظر می‌رسد این رویکرد می‌تواند در وضعیت موجود و با محور قرار دادن اصول اسلامی و احکام و معارف آن و از سویی تعامل با اقتضائات قابل استفاده در عصر حاضر، الگوهای بومی برای تشکیل ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت را در کشورهای اسلامی تدوین نماید.

در سال‌های اخیر نیز پدیده «بیداری اسلامی» را می‌توان بخشی از جریان اصلاح‌گرا

دانست که بازسازی ساختار دولت و مؤلفه‌های حقوق اساسی کشورهای اسلامی جزء مهمترین اهداف آن می‌باشد. بیداری اسلامی به معنای حالت برانگیختگی و آگاهی در امت اسلامی، تجدید حیات اسلام در کالبد فرد و جامعه، دعوت مجدد به اسلام، احیای ارزش‌های اسلامی و بازگشت به خویشتن اسلامی است و عمده‌ترین هدف آن بازگرداندن دین به عرصه زندگی فردی و اجتماعی و ساختن تمدن جدید اسلامی است (صوفی نیارکی، ۱۳۹۱، صص ۲۹-۳۰). به تعبیری به ستوه‌آمدگی بشریت و بازگشت به هویت اسلامی و تمسک به اسلام است (مقام معظم رهبری، بیانات ۱۳۸۹/۱۲/۲ و ۱۳۸۲/۲/۲۲). لذا می‌توان گفت که اصول انقلاب‌های اخیر در کشورهای اسلامی عبارت‌اند از: احیای عزت و کرامت ملی؛ اسلام‌گرایی، ایستادگی در برابر نفوذ و سلطه غرب و مردمی بودن (ولایتی، ۱۳۹۲، ص ۴۱) که می‌تواند خود را در بازسازی ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت در کشورهای اسلامی نشان دهد. با توجه به ظرفیت عظیم جمعیتی، جغرافیایی، اقتصادی و پیوستگی عمیق دینی مسلمانان مبتنی بر ایده امت اسلامی، بازسازی ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت در این کشورها بر اساس اصول مشترک اسلامی می‌تواند موجب شود که کشورهای اسلامی برای پیشبرد اهداف خود بتوانند به تأثیرگذاری بیشتری در معادلات مختلف جهانی دست یابند. این مهم تنها در سایه همبستگی هر چه بیشتر کشورهای اسلامی و نزدیکی نظام‌های سیاسی و حقوق آن‌ها محقق می‌شود.

به نظر می‌رسد با توجه به میراث عظیم تاریخی، فقهی و کلامی کشورهای اسلامی و وجود سابقه زمامداری در جوامع اسلامی، مهمترین رهاورد این کشورها در ایجاد مدل بومی و متناسب دولت، تکیه بر اندیشه‌های اصیل اسلامی از یک سو و توجه به تجربه معاصر دولت ملی از سوی دیگر است. این فرایند باید با اجتهاد مستمر و روشن‌بینی متعهدانه نسبت به مبانی اسلامی صورت پذیرد تا از افراط و تفریط و درافتادن در ورطه سنت‌گرایی صرف یا سکولاریسم حکومتی پرهیز شود.

نتیجه‌گیری

داستان شکل‌گیری دولت مدرن تا اندازه‌ای همان داستان شکل‌گیری دولت - کشورهای جدید در اروپا و شروع عصر مدرن است و این عبارت را می‌توان به شکل متقابل نیز

بیان نمود (طاهایی، ۱۳۸۱، ص ۳۷). دنیای مدرن با تأکید بر فردمحوری و استقلال فردی، تسری بخش خودمختاری در حوزه اجتماعی برای دولت‌ها گردید. بدین ترتیب دولت ملی را باید الگوی حاکمیت در دوران پس از فتوئدالیت دانست که انقلاب فرانسه نیز با تأکید بر آزادی، برابری و برادری موجب انتقال ماهیت قدرت از سلطنت و کلیسا به سوی دولت ملی شد و فرایند جدایی دین و دولت را تسریع نمود. تغییر نقشه سیاسی پس از پایان جنگ جهانی اول و دوم و شروع فرایند کسب استقلال در بسیاری از نقاط آسیا و آفریقا علت مهم خلق دولت‌های جدید بود. کشورهای اسلامی نیز برای مشروعیت بخشیدن به نظام‌های سیاسی خود پس از فروپاشی خلافت عثمانی و کسب استقلال و ورود به جامعه جهانی، با عنایت به نبود الگوی بومی دولت مبتنی بر مبانی دینی و مطابق با شرایط و نیازها و اقتضائات روز، دو راه پیش رو داشتند:

الف. راه پیشین تاریخی - مذهبی خود که در نظام‌های سیاسی منطبق با نظام خلافت در اندیشه اهل سنت متبلور می‌گردید.

ب. راه دنیای غرب که در الگوی کامل دولت مدرن و ساختارهای حقوقی - سیاسی آن متبلور است.

اما با توجه به اقتضائات دنیای اسلام و رویکردهای اسلامی، هیچ‌یک از این دو راه کامل و مناسب به نظر نمی‌رسد. از طرفی نیز جمع بین دو راه حل سیاسی مذکور با حفظ عناصر اصلی آن‌ها امکان‌پذیر نیست. تنها راه ممکن در جمع این دو دیدگاه، تفسیر و تجدیدنظر در ارکان آن‌ها و تلفیق عناصر قابل جمع آن دو می‌باشد که نهایتاً منطبق بر هیچ‌یک از آن دو نخواهد بود. دنیای اسلام هر چند دموکراسی را به عنوان رکن اصلی اندیشه سیاسی نپذیرفته است، لکن بسیاری از عناصر آن مانند آزادی، مساوات، حق تعیین سرنوشت مردم و سیادت قانون را از منابع اسلامی برداشت نموده و ابزار دموکراسی مانند تفکیک قوا، قانون اساسی، انتخابات، تشکیلات مدنی و... را به اجرا گذارده است که در عمل با هر کدام از دیدگاه‌های صرف سنتی و غربی متفاوت است. این فرایند سرانجام می‌تواند به نوعی مردم‌سالاری مبتنی بر اسلام^{۱۴} منتهی گردد که بر پایه ارکانی چون آزادی و مساوات و عدالت اسلامی و حاکمیت ملی در چارچوب دولت اسلامی شکل گرفته است و از ابزار دموکراسی مانند انتخابات با زمینه‌هایی از بیعت اسلامی و احزاب در قالب النصیحة لائمة المسلمین استفاده نموده

است و حاکمیت قانون نیز در آن به لحاظ الهی بودن احکام اسلام از قداست برخوردار است (عمید زنجانی، ۱۳۸۴، صص ۶۰-۵۹).

در نهایت مشاهده می‌کنیم که تمایز اندیشه سیاسی اصیل اسلامی (مبتنی بر منابع اصیل و رویکردهای صحیح تاریخی) از تجربه ناقص نظری و عملی حکومت در جوامع اسلامی مبتنی بر نظریه خلافت که تبدیل به سلطنت گشته است، از ملزومات غیرقابل چشم‌پوشی در بررسی‌های تطبیقی ساختارهای حقوقی - سیاسی دولت و نظام حقوق اساسی در جوامع اسلامی است. از این رو لازم است در چشم‌انداز پیش‌رو برای تحقق ایده امت اسلامی و همبستگی بیشتر کشورهای اسلامی بر فرایند نظام‌سازی اسلامی بر اساس معارف و احکام شرع تأکید فراوانی صورت پذیرد و به تفاوت آن با مفاهیم و ساختارهای نظری و عملی مدرنیته و دولت مدرن از یک سو و انحرافات تاریخی در کشورهای اسلامی از سوی دیگر توجه کافی مبذول شود.

یادداشت‌ها

۱. تجدد
۲. فرهنگ لغت آریانپور، ذیل واژه modern: Modern means relating to the present time, for example, the present decade or present century...
۳. واژه‌ای برای توصیف مجموعه‌ای از فرایندهای سیاسی و اجتماعی که از روابط پیشین خود گسسته و معطوف به مناسبات جدید است و بیشتر به شکل خاصی از توسعه کشورهای جهان سوم مبتنی بر الگوهای سرمایه‌داری غربی اطلاق می‌شود.
۴. مکتب مربوط به دوران مدرن.
۵. مجموعه اوصاف و خصایص تمدن جدیدی که در قرون اخیر در اروپا شکل گرفت را مدرنیته می‌گویند.
۶. در قالب مفهوم مدرن از دموکراسی و حقوق شهروندی.
۷. ایجاد علم جدید، انقلاب صنعتی و تکنولوژی.
۸. مفهوم جدید ذوق و سلیقه و زیبایی.
۹. قرار دادن آگاهی انسان از طبیعت و سرنوشت خود به منزله پایه و اساس تفکر و اندیشه.
۱۰. عقلانیت مدرن که برداشتی متفاوت و ناسوتی و دنیوی از عقل دارد و بیشتر به عقل معاش نزدیک است.
۱۱. مدینه فاضله: Utopia.

۱۲. معنا تعبیری از معنویت و نرم‌افزار هویت‌بخش زندگی انسان است که وجهی فطری دارد.
۱۳. معاهدات و ستفالی عبارت بودند از دو معاهده «مونستر» و «اوزنابروک» که در پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی در منطقه وستفالی آلمان به امضاء رسید (۱۶۱۸-۱۶۴۸). دستاورد آن علاوه بر آزادی مذهبی که پیش از این هم به تأیید امپراتور امپراتوری مقدس رم - ژرمنی و پادشاه فرانسه رسیده بود عبارت بود از تأیید حق شاهزادگان در امضای آزادانه پیمان‌های صلح یا اعلان جنگ. در این پیمان حقوق برابر و یکسان کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح و مورد پذیرش قرار گرفت. این چنین وستفالی سمبل و نماد عصر جدید و نقطه آغاز دولت‌های ملی و مدرن قلمداد شد (اشپیل‌فوگل، ۱۳۹۳، ص ۶۴۵).
۱۴. این تعبیر مسامحتاً و برای تقریب به ذهن انتخاب گردیده است.

کتابنامه

۱. آجرلو، اسماعیل (۱۳۹۵)، *حقوق اساسی کشورهای اسلامی*، تهران: انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، *ما و مدرنیته*، تهران: انتشارات صراط.
۳. احمدی، بابک (۱۳۷۴)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: انتشارات مرکز.
۴. اخوان منفرد، محمدرضا (۱۳۸۱)، *ایدئولوژی انقلاب ایران*، قم: انتشارات پژوهشکده امام خمینی.
۵. اسپوزیتو، جان و وال، جان (۱۳۸۹)، *جنبش‌های اسلامی معاصر - اسلام و دموکراسی*، مترجم: شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
۶. اسدآبادی، سیدجمال‌الدین (۱۳۷۹)، *نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی*، تنظیم و ترجمه: هادی خسروشاهی، تهران، کلبه شروق، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.
۷. اسمیت، برایان کلایو (۱۳۸۰)، *فهم سیاست جهان سوم*، مترجمین: امیرمحمد حاجی‌یوسفی و محمدسعید قاضی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. اشپیل‌فوگل، جکسون جی (۱۳۹۳)، *تمدن مغرب زمین*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: امیرکبیر.
۹. آزیورن، پیتر (۱۳۷۹)، *مدرنیته گذر از گذشته به حال*، مترجم: حسینعلی نوروزی، تهران: انتشارات نقش جهان.
۱۰. بدیع، برتران (۱۳۷۶)، *توسعه سیاسی*، مترجم: احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.
۱۱. جاوید، محمد جواد (۱۳۸۵)، «جمهوری اسلامی و پسامدرنیسم»، *فصلنامه دانش سیاسی*، دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۳.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۳)، *مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام*، تهران: انتشارات ابن سینا.

۱۳. جهاننگلو، رامین (۱۳۸۴)، موج چهارم، مترجم: منصور گودرزی، تهران: نشر نی.
۱۴. حاجتی، میر احمدرضا (۱۳۸۱)، عصر امام خمینی، قم: بوستان کتاب.
۱۵. حداد عادل، غلامعلی (۱۳۶۴)، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، تهران: انتشارات سروش.
۱۶. حسینی، محمد (۱۳۸۵)، فرهنگ و رسانه‌های نوین، قم: مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، دفتر عقل.
۱۷. خرمشاد، محمد باقر (۱۳۸۲)، «سیر روشنفکری در ایران»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۱.
۱۸. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۲)، صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رضی‌الله عنه).
۱۹. داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۹)، در باب سنت و تجدد - مصاحبه روزنامه کیهان، ۱۳۶۹/۵/۲۰.
۲۰. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱)، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۱. ریفکن، جرمی، هوارد، تد (۱۳۷۴)، جهان در سراسیمه‌ی سقوط، مترجم: محمود بهزاد، تهران: انتشارات سروش.
۲۲. زرشناس، شهریار (۱۳۸۱)، مبانی نظری غرب مدرن، تهران: کتاب صبح.
۲۳. ساعی، احمد (۱۳۷۶)، نظریه‌های امپریالیسم، تهران: قومس.
۲۴. ساعی، احمد (۱۳۷۷)، مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران: سمت.
۲۵. السنهوری، عبدالرزاق احمد (۱۳۸۹)، نظریه دولت در فقه اهل سنت، مترجمین: حامد کرمی و داوود محبی، بی‌جا: انتشارات کتاب همگان.
۲۶. شرف‌الدین، سیدحسین (۱۳۸۹)، «استعمار و استقلال کشورهای اسلامی»، ماهنامه معرفت، شماره ۱۵۰.
۲۷. شرفی، محمدرضا (۱۳۷۴) مجله رشد، سال چهارم، پاییز و زمستان.
۲۸. صوفی نیارکی، تقی (۱۳۹۱)، بیداری اسلامی (هویت تمدنی و چالش‌های پیش رو) در اندیشه حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری، تهران: نهضت نرم‌افزاری.
۲۹. طاهایی، سید جواد (۱۳۸۱)، اندیشه دولت مدرن - به سوی نظریه دولت امام خمینی (رضی‌الله عنه)، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۳۰. علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۴)، درآمدی بر اندیشه سیاسی در جهان اسلام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
۳۱. علی‌زاده، حسن (۱۳۹۱)، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران: روزبه.
۳۲. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۴)، اندیشه سیاسی در جهان اسلام معاصر - فقه سیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳۳. عنایت، حمید (۱۳۸۷)، *اندیشه سیاسی در اسلام*، مترجم: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۳۴. غرایبه، ابراهیم (۱۳۸۲)، *دولت در اندیشه سیاسی معاصر*، مترجم: علی علیمحمدی، کتاب ماه علوم اجتماعی (گزارش کتاب الدوله فی فکر الاسلامی المعاصر، عبدالاله بلقزیز، مرکز دراسات الوحده العربیه، بیروت، ۲۰۰۲).
۳۵. قربانی، زین‌العابدین (۱۳۵۷)، «علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین»، نشریه *درس‌هایی از مکتب اسلام*، شماره ۱۱.
۳۶. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۵۷)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی، تهران: بنیاد فرهنگ.
۳۷. کوشکی، محمدصادق، آجرلو، اسماعیل (۱۳۸۹)، «اعتماد به نفس ملی با فرایند تولید معنا در انقلاب اسلامی»، کتاب *مجموعه مقالات همایش ملی فرهنگ عمومی، اعتماد به نفس ملی و انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
۳۸. گل محمدی، احمد (۱۳۹۲)، *چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت*، تهران: نشر نی.
۳۹. گنون، رنه (۱۳۷۸)، *بحران دنیای متجدد*، مترجم: سید ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۰. مددپور، محمد (۱۳۸۶)، *سیر تفکر معاصر*، تهران: سوره مهر.
۴۱. مطهری، مرتضی (۱۳۶۷)، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران: انتشارات صدرا.
۴۲. موفقی، سید احمد (۱۳۹۲)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، تهران: انتشارات سمت.
۴۳. مهدی‌زاده، سید محمد (۱۳۸۷)، *رسانه‌ها و بازنمایی*، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
۴۴. میرچا، الیاده (۱۳۷۴)، «فرهنگ و دین»، برگزیده مقالات دایرة‌المعارف دین، هیئت مترجمان، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، طرح نو، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴۵. وراپیتو، دریفوس، فوکو، میشل (۱۳۷۶)، *فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، مترجم: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۴۶. ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۲)، *بیداری اسلامی*، تهران: شرکت نشر کتاب‌های درسی.
۴۷. هانتز، شیرین (۱۳۸۰)، *آینده اسلام و غرب*، ترجمه همایون مجد، تهران: نشر فرزانه روز.

48. Badie. b., Birnbaum. p. (1983), *The Sociology of the Stste*, Cambridge, universitr of Chicago press.

49. Giddens, Antony (1991), *The Consequences of Modernity*, London, Cambridge.

50. Held, David (1992), *The Development of Modern State*, Cambridge, polity.
51. Hoffman, Jone (1995), *Beyond the State*, Cambridge, polity press.
52. Jackson. B. (1990), *Quasi-States*, London, cambridge university press.
53. Kazancigil, Ali (1986), *Introduction in to the State in Global Perspective*, paris, Unesco.
54. Maffesoli, Michel (2004, 2005), "Reenchantment Du Mond", In sciences de I, homme and societes.dec/gan.n 73.
55. Piscatory, James (1986), *Islam in the World of Nation-Stste*, Cambridge university.
56. Pye, Lucian (1966), *Aspects of Political Development*, boston, little brow.
57. Rosenberg, Harold (1962), *Tradition Du Nouveau*, .minuit, coll, argument.
58. Skinner, Q. (1987), "The Foundation of Modern Political Thought", Vol.2, Cambridge unive, press.

Archive of SID

Archive of SID